

## چپ و جامعه‌ی مدنی

(بخش اول)

## پرسش‌انگیز بنیادین و آشفتگی نظرات

متن زیر گفتاری است که رفیق شیدان در ۱۷ فوریه ۱۹۹۹ در برلین، در نشست فرهنگی کانون پناهندگان این شهر، ایراد کرده است. طرحی نو

برخی از روشنفکران و فعالان چپ از سال‌ها پیش- و در مورد چپ ایرانی، نه صرفاً از بعد از دوم خرداد- در باره‌ی جامعه‌ی مدنی بحث و تأمل کرده‌اند. نقش و اهمیت بنیادین آن را مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند. من نیز به نوبه‌ی خود این تلاش نظری و عملی را در بازبینی تجربه‌ی سیاسی گذشته‌ام و در روند نقد و نفی نظام فکری و عملکردی چپ سنتی و نیز در راستای قرائتی دیگر از مارکس، یکی از قرائت‌های ممکن آن، انجام داده‌ام.

آن چه که در این گفتار می‌خواهم به صورت یک بحث پیشنهادی طرح کنم، از خلال یک واپس‌نگری تاریخی به سیر تحول و دگرگونی معنا و مفهوم جامعه‌ی مدنی، تأملی است بر پرسش‌انگیز (problematique) اساسی و گوه‌رین آن.

«جامعه‌ی مدنی» به مثابه‌ی یک مقوله‌ی فلسفی و جامعه‌شناسی، هم در عنوان و هم در مفهوم، در اواخر قرن ۱۷ در غرب اختراع می‌شود. از آن پس تا کنون، که در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یکم هستیم، تعریف این واژه، با افت و خیزهایی، دستخوش تغییر و تحول شده است. (به جز یک استثنا مهم: گرامشی)، جامعه‌ی مدنی از نو به صورت یک جنبش گسترده‌ی فکری و اجتماعی روی صحنه می‌آید و به مد روز تبدیل می‌شود. تولیدات نظری، تلقی‌ها و تبیین‌هایی بی‌شمار و متفاوت و متناقض از آن به عمل می‌آیند. با این همه، ناروشنی و ابهام، پیچیدگی و چندگانگی، اختلاط و التقاط در تعریف و تفهیم جامعه‌ی مدنی همواره به چشم می‌خورند. تا آن جا که برخی از صاحب نظران غربی امروز از افسانه‌ی جامعه‌ی مدنی سخن می‌رانند. به زعم آن‌ها، این فرمول، در دست روشنفکران و روزنامه‌نگاران، تبدیل به یک

اسباب‌بازی (gadjet) ایدئولوژیکی، کلامی و قلمی شده است. علت آن نیز قابل توضیح است. «جامعه‌ی مدنی» به سختی تبدیل به یک مقوله-ی کلاسیک فلسفه‌ی سیاسی شده است. در دانش‌نامه‌های فلسفی - و آن هم تنها در چاپ‌های اخیر- بیش از یک ستون به آن اختصاص نداده‌اند. اندیش‌مندان و فلاسفه‌ای که در این باره نظر داده‌اند فصلی معین برای آن باز نکرده‌اند. تنها، مکتب انگلیسی- اسکاتلندی در قرن هفده و سپس هگل در اوایل قرن نوزده جایی مشخص و قابل توجه به جامعه‌ی مدنی در نظام فلسفی خود داده‌اند. مارکس، گرامشی و یا آرنست نیز به طور جنبی به این موضوع پرداخته‌اند. و سرانجام، مارکسیسم‌های پس از مارکس و به ویژه لنینیسم، اساساً نسبت به جامعه‌ی مدنی بیگانه بودند. پدیداری به عنوان جامعه‌ی مدنی مستقل از حاکمیت و قدرت سیاسی، در ذهنیت توتالیترگرا و توتالیترساز آن‌ها نمی‌توانست راهی برای خود باز کند.

آن چه که در جهان غرب، از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو، موجب برآمدن دو باره‌ی جنبش‌های جامعه‌ی مدنی و وفور نظریه‌پردازی در باره‌ی آن شده است، دو عامل اصلی می‌باشند: یکی، فروپاشی سوسیالیسم استبدادی و «دولت خلقی» در شرق و دیگری، بحران سوسیال دمکراسی و «دولت رفاه» در غرب است.

جنبش هواداری از جامعه‌ی مدنی، مانند بسیاری از پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، فلسفی و علمی، از اروپا آغاز می‌شود و به سایر نقاط گیتی، از جمله به کشورهای موسوم به جهان سوم، سرایت می‌کند. جامعه‌ی ایران نیز،

که در بطن خود آمادگی پذیرش آن را داشت و دارد، به استقبال آن می‌شتابد.

## ۱- پربلماتیک مرکزی جامعه‌ی مدنی و مقام آن در نوسازی چپ

در این گفتمان، سه موضوع را به بحث می‌گذاریم. یکم- از دوم خرداد به این سو، ما شاهد تولد و توسعه‌ی جنبشی فکری و اجتماعی بی‌نظیر در جامعه‌ی ایران می‌باشیم. شاخص آن را می‌توان شیفتگی برای آزادی و دموکراسی و فعالیت‌های مدنی و شهروندی مستقل از حاکمیت نامید. این دل‌باختگی برای آزادی و دموکراسی و دفاع از حق و حقوق جامعه-ی مدنی را می‌توان در سطح عموم مردم و به خصوص در نزد گروه‌های خاص اجتماعی چون روشنفکران، روزنامه‌نگاران و به طور کلی جامعه‌ی فرهنگی و همچنین در میان اقشاری از زنان، جوانان و تحصیل‌کرده‌های شهری، با عقاید مذهبی و غیرمذهبی، مشاهده کرد.

اما آن چه که من می‌خواهم در این قلمیاری طرح کنم، بررسی اهمیت فوق‌العاده و سرنوشت‌ساز این جنبش فکری و اجتماعی برای توسعه‌ی جامعه‌ی ایران، نیست. این مسئله، موضوعی است که اشاراتی به آن خواهد شد، اما در فرصت و مناسبتی دیگر باید به آن مشخصاً پرداخته شود. موضوع اصلی بحث من در این گفتار این است که آن چه که در قالب فرمول "جادویی" جامعه‌ی مدنی، امروز در ایران، به ویژه از سوی روشنفکران داخل کشور، طرح می‌شود، بیشتر، تعریف مبانی یک جامعه‌ی دموکراتیک یعنی پیش‌شرط‌های ضروری جامعه‌ی مدنی است تا تأکید بر ویژگی‌های اصلی و اساسی آن. در نتیجه، این ویژگی‌های پرسش‌برانگیز، در میان انبوهی از بحث‌های گوناگون، که در آن‌ها از هر دری سخن گفته می‌شود، مستور، اگر نه مخدوش و یا حتی محو می‌گردند.

دوم- من سعی می‌کنم که در یک بازبینی تاریخی نشان دهم که پرسش‌انگیز اصلی و بنیادین جامعه‌ی مدنی، مناسبات تعارضی آن با دولت و قدرت حاکمه سیاسی است. این رابطه زوجین جامعه‌ی مدنی- دولت، یک فرایند هم‌زیستی-هم‌ستیزی در طول تاریخ را تشکیل داده است. جامعه‌ی مدنی همواره در مناسبات پیچیده و تقابلی‌اش با حاکمیت و قدرت سیاسی تعریف و مفهوم‌سازی شده است. مناسبات متقابل و دعوای این زوجین، همواره بستر یک مبارزه‌ی عقیدتی، سیاسی و اجتماعی را تشکیل داده است. به این معنا که بر سر تعریف و تبیین جامعه‌ی مدنی، همواره در طول تاریخ و در شرایط اجتماعی-اقتصادی مشخص، چالش و جدال سیاسی در گرفته است. این پرسش که جامعه‌ی مدنی تا چه حد از نهادهای قدرت سیاسی جدا و مستقل می‌شود و در این گسست خود، تا کجا می‌تواند و باید گام بردارد، خود یک موضوع مشاگره و مبارزه بوده است. در یک کلام، واژه‌ی جامعه‌ی مدنی، یک اصطلاح بی‌طرفانه و خنثا نبوده است، بلکه فرایند تعریف آن، خود، یک مبارزه‌ی سیاسی، اجتماعی و فلسفی را تشکیل داده است.

سوم- چپ دیگر و منتقد، چپی که می‌خواهد خود را از منظومه‌ی بینش و عمل-کرد سنتی-هم در شکل سویتیک آن و هم سوسیال دموکراتیک-آزاد و رها سازد، امروز در موقعیتی قرار دارد که ناگزیر، برای بقای خود، باید مبانی ارزشی دیگر و نوینی خلق و هویتی جدید بازسازی کند. و این امر مهم و حیاتی، ممکن نیست جز در راستای نگرشی نوین نسبت به جامعه‌ی مدنی و ایجاد مناسباتی جدید و غیرقیم‌سالارانه با جنبش‌های اجتماعی.

پس ما نیاز به اکتساب بینشی جدید و دیگر از «سیاست»، از «کار سیاسی» و از مبانی تحول و تکامل اجتماعی داریم که با الگوهای ذهنی تاکنونی، کم‌ترین وجه تشابهی نخواهند داشت. مناسبات چپ با جامعه‌ی مدنی و کیفیت این مناسبات، بدون تردید، در کانون نوسازی فکری و عمل‌کردی این چپ قرار می‌گیرند.

## ۲- تبارشناسی مختصر جامعه‌ی مدنی

قبل از پرداختن به سه موضوع فوق، لازم می‌دانم که به لحاظ تبارشناسیک، واژه جامعه‌ی مدنی را به اختصار توضیح دهیم.

اصطلاح «جامعه‌ی مدنی»، برگردان فارسی آن چیزی است که در غرب و به زبان فرانسه Societe civile و یا به زبان انگلیسی Civil society می‌نامند.

در ایران، چه پیش و چه پس از اسلام، ما با چنین واژه‌ای، نه در ادبیات سیاسی و نه در فلسفه - یعنی در آن چه که در ایران به سختی می‌توان «فلسفه سیاسی» نامید، که تقریباً محدود به فلسفه‌ی فارابی می‌شود و خود آن نیز ملهم از نئوآفلاطونیسم هلنی است- روبه‌رو نمی‌شویم. البته از مدینه و انواع آن صحبت شده است (فارابی، ابوعلی سینا و خواجه نصیر طوسی). هم‌چنین از سوی متفکران اسلامی از مدینه‌النبی، شهر پیغمبر، که قبلاً نامش یثرب بوده، سخن رانده شده است. اما در تمام طول تاریخ، «اندیشه‌ی سیاسی» در ایران، چه در دوران مشروطیت، چه پس از شهریور ۲۰ و در دوره‌ی زمام‌داری دکتر مصدق و چه سرانجام در دوره‌ی پیش و پس از انقلاب بهمن و تا سال‌ها بعد از آن، بحث و تأملی در باره‌ی «جامعه‌ی مدنی» به عنوان مقوله‌ای متعین، فلسفی و جامعه‌شناسی صورت نگرفته است.

در غرب نیز، بر خلاف تصور رایج و ادعای پاره‌ای از جامعه‌شناسان و «هلنیست‌ها»، این اصطلاح را در نزد یونانیان پیدا نمی‌کنیم. در یونان باستان، چیزی به عنوان civil که جدا و منفک از politique باشد، معنا نداشته است. در آتن قرن پنجم پیش از میلاد، دولت، سیاست و شهر در هم آمیخته و یک چیز و واقعیت را تشکیل می‌دادند که polis نام داشت. جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی شهری، حوزه‌ی سیاست و حوزه‌ی فعالیت شهروندی از هم جدا نبوده است و یک کلیت یعنی koinonia politike یا «جامعه‌ی سیاسی- شهری» را تشکیل می‌دادند. «سیاست» همانا شرکت شهروندان در اداره‌ی امور شهر یعنی در مجمع عمومی شهر (Boule) بود. isonomia به این معنا نبود که همه نسبت به قانون برابر بودند و یا قانون برای همه یک سان اعمال می‌شد، بلکه تنها این معنا را داشت که همه‌ی کسانی که شهروند به حساب می‌آمدند نسبت به فعالیت سیاسی یا شرکت در اداره‌ی امور شهر در یک سطح و رتبه، در مواضعی برابر و همسان نسبت به یکدیگر، همانند نقطه‌های یک دایره نسبت به مرکز نامرعی آن، قرار داشتند. وجود آگورا، فقدان یک مرکز تصمیم‌گیرنده و گردش مدیریت و رهبریت به صورت متناوب و از طریق قرعه کشی در بین شهروندان که انجمن شهر را تشکیل می‌دادند، تبلور عینی بینش یونانیان از دموکراسی و سیاست بود.

Civil اما، یک واژه لاتینی است که برای نخستین بار در روم، در قرن اول میلادی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. civilis یعنی مربوط به شهر و civis یعنی شهروند. citizen و citoyen نیز از همان ریشه می‌باشند. همین طور، واژه‌ی civilisation یا تمدن نیز از ریشه‌ی شهر، شهریت، مدنیت و شهروندی است. cite یا شهر از civitas لاتینی نشأت می‌گیرد.

به طور خلاصه، اصطلاح جامعه‌ی مدنی، در معنایی که مستقیماً از عنوانش برمی‌آید، هیچ بار مفهومی‌ای جز جامعه‌ی شهری، جامعه‌ای متشکل از اهالی شهر ندارد. در حالی که واژه‌های فلسفه‌ی سیاسی که در یونان اختراع شده‌اند، چون دموکراسی (مردم سالاری) و یا آریستوکراسی (نخبه سالاری)، به تنهایی و در عنوان خود، معنا و مفهومی مشخص را متبادر می‌کنند.

جامعه‌ی مدنی، در خود، تنها این معنا را انتقال می‌دهد که ما با جمعیتی از انسان‌ها سر و کار داریم که در شهر زندگی می‌کنند و بنابراین با جامعه‌ی بدوی و طبیعی و وابستگی‌های قومی از یک سو و با محیط خانواده و وابستگی‌های خونی و خویشاوندی متفاوت است. در حقیقت، این فلسفه‌ی سیاسی پست- یونانی و پراتیک دوگانه و منفک و جدا از هم اجتماعی- سیاسی پس از یونان است که از دو کلمه‌ی جامعه و شهر، societas و civilis، واژه و مفهومی را تحت عنوان «جامعه‌ی مدنی» می‌سازند.

هنگامی که ما از «اختراع جامعه‌ی مدنی» سخن می‌رانیم، نظر بر مفهوم سازی آن در شرایط اجتماعی- تاریخی معین داریم. سرانجام، اصطلاح دولت در این گفتار، ناظر بر نهادها و حوزه‌های اعمال قدرت سیاسی و سلطه (domination) است. پیچیدگی امروزی مقوله‌ی دولت که از جمله ناشی از پیوندها و تداخل‌های نهادینه‌ی آن با جامعه است، بحثی مهم است که پربلماتیک جامعه‌ی مدنی را دو چندان دشوار می‌کند و در جای خود به آن اشاره خواهد شد. اما به طور کلی، بحث تئوری دولت در عصر ما نیاز به گفتاری بسیط و جداگانه دارد که از حوصله این نوشتار خارج است.

### ۳- اختلاط بحث دموکراسی با جامعه‌ی مدنی در ایران

همان‌طور که اشاره کردیم، امروز در ایران، ما شاهد عروج یک جنبش فکری و اجتماعی پر دامنه، عمیق و بی‌سابقه در هواداری از جامعه‌ی مدنی هستیم. در این جا لازم می‌دانم، با این که از موضوع بحث خارج می‌شوم، به نکته‌ای مهم اشاره کنم. بحث‌ها و نظریه‌پردازی‌هایی که امروزه از جانب روشنفکران و اهل قلم در داخل کشور انجام می‌پذیرند، با وجود استمرار شرایط خفقان و ترور دگراندیشان و محدودیت‌های شدید کار فکری در ایران از لحاظ امکان تقابل و تبادل آزاد نظری میان صاحب‌نظران و دسترسی آنان به ادبیات گوناگون جهانی و...، تحسین برانگیز، اگر نه اعجاب برانگیز است. از این رو اگر در دوران سیاه محمد رضا شاهی، در مجموع و به طور غالب و شکننده‌ای، تأملات و مطالعات تئوریک، با همه ضعف‌ها و نقایص‌شان، از سوی روشنفکران و فعالان سیاسی خارج از کشور صورت می‌گرفت، امروزه، به حق و با جرأت می‌توان ادعا کرد که جریان یک طرفه‌ی گذشته صد و هشتاد درجه تغییر جهت به سوی داخل کشور داده است. به این معنا که غلیان جنبش فکری و خلاقیت نظری در چالش با مشکلات و معضلات و پربلماتیک‌های واقعی و زنده‌ی اجتماعی، در وجوه متنوع فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... نه در خارج، بلکه در درون کشور می‌جوشد و می‌تابد. از این جهت، به نظر من امروز، موضوع کار فعالان سیاسی و روشنفکران در تبعید، بیش از هر چیز، همراهی و همکوشی صمیمانه و نیز مداخله و دیالوگ و تبادل و تقابل نظری با دست‌اندرکاران جنبش فکری داخل کشور است. در راستای چنین ارزش‌یابی و باوری است که ما، در زیر، دست به نقدهای کوتاه و مختصر از نظرات پاره‌ای از روشنفکران داخل کشور، در باره‌ی جامعه‌ی مدنی، زده ایم.

مطالعه‌ی نظرها و تحلیل‌هایی که امروز در داخل کشور، در تعریف از جامعه‌ی مدنی، انجام می‌پذیرند- از جمله در کتابی که تحت عنوان جامعه‌ی مدنی و جوانان (نشر قطره) در ایران انتشار یافته است و در آن بیش از ۲۰ روشنفکر لاییک و مذهبی در باره‌ی جامعه‌ی مدنی اظهار نظر کرده‌اند- حکایت از آن می‌کنند که مسئله‌ی اصلی جامعه‌ی مدنی در پس یک سلسله از بحث‌ها و تبیین‌هایی که بیشتر مربوط به نظام قانونمند دموکراسی است، تا حد کم و بیش زیادی مخدوش می‌شود. البته در این بحث‌ها، زمینه‌ها و پیش‌شرط‌های اصلی جامعه‌ی مدنی، که همانا مبانی یک جامعه‌ی دموکراتیک است، غالباً و به درستی مورد تأکید قرار گرفته‌اند. همچنین نیز، اهمیت تبیین تاریخی مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی، به ویژه از سوی زنده‌یادان پویانده و مختاری. اما با این همه، موضوع و دعوای مرکزی جامعه‌ی مدنی، یعنی آن چه که در تمام طول تاریخ حیات این مقوله، تعریف‌ساز و مفهوم‌ساز آن بوده است، کمتر و شاید هرگز جایگاه و مقام اصلی خود را در آشنفتگی تعاریف و تفاسیر، باز نمی‌یابد.

در زیر، فرازهایی از نظرات صاحب‌نظران داخل کشور را از همان کتاب نقل می‌کنیم. با این تذکر که انتخاب این فرازها طبیعتاً نمی‌توانند ترجمان واقعی تمامی مطالب آن‌ها باشند. خواننده‌ی این سطور را به مطالعه مجموعه‌ی بحث‌های جالب و تأمل‌برانگیز این نویسندگان در کتاب نام برده عمیقاً تشویق می‌کنیم.

- شیرین عبادی طرح می‌کند: "جامعه‌ی مدنی اجتماع افرادی است که در کمال برابری و برادری با هم به سر می‌برند. حدود و حقوق و تکالیف مردم کاملاً مشخص است. حکومت خدمتگزار مردم است، به وسیله‌ی مردم و با اراده‌ی آزاد آن‌ها انتخاب می‌شود، وظایف و تکالیف به وسیله‌ی قانون مشخص می‌شود".

- مقصود فراستخواه برای جامعه‌ی مدنی ۱۱ خصوصیت می‌شمارد که پدیده‌ها و مسایل گوناگونی را در برمی‌گیرند: از جمله نهادهای صنفی، اقتصادی و اجتماعی، نظام سیاسی، توافق اجتماعی، توزیع قدرت سیاسی، انتخاب مجریان و قانون‌گذاران، انفکاک قوای سه‌گانه و غیره...

- محمد مختاری جامعه‌ی مدنی را "سازماندهی خردمندانه‌ی جامعه، مشروعیت قدرت بر اراده‌ی آزاد و حق انتخاب و مشارکت تعریف می‌کند".

- محسن سعدزاده می‌نویسد: "جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای است که تمام امورات جمعی بر پایه‌ی اراده و خرد جمعی می‌چرخند و فرد یا گروه نمی‌تواند مستبدانه و متعبدانه نظریه‌های خود را بر جمع تحمیل کند".

- عباس عبدي می‌گوید: "تصور من از جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای است که قانون در آن جامعه حاکمیت دارد".

- اعظم طالقانی بر این اعتقاد است که "جامعه‌ی مدنی مجموعه‌ای از انسان‌ها است. انسان در این جامعه موجودی است که باید تلاش کند قوانین بقا را بشناسد، روابط دیگران را با خودش و خودش را با دیگران بشناسد..."

- عبدالعلی بازرگان جامعه‌ی مدنی را "جامعه‌ای [می‌داند] که مدنیت و عقلانیت جمعی در آن حاکم است".

- مریم خراسانی "در دو سطح عام و خاص به جامعه‌ی مدنی می‌پردازد". از نظر او، در سطح عام، "جامعه‌ی مدنی همان جامعه‌ی متمدن یا به بیانی جامعه‌ی انسانی در کنار جوامع موجودات غیر انسان است". و در سطح خاص، جامعه‌ی مدنی، "در سیصد سال گذشته، با گسترش مناسبات سرمایه‌داری در جهان" حوزه‌ی پیدایش "حقوق انسان و مفهوم فرد و فردیت، آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی" و غیره است.

- فاطمه محفوظ بالله بر این نظر است که "جامعه‌ی مدنی، در واقعیت موجود، نوید جامعه‌ای است که تکلیف مردم و دولت در قالب قانون اساسی مشخص و معلوم باشد. یعنی پایان یافتن سردرگمی‌ها و بی‌نظمی‌ها، حکم‌کردن‌ها و فرمان‌دادن‌های دیکتاتورمنشانه... ایجاد امنیت و آرامش و برقراری برابری حقوق همه افراد جامعه در مقابل قوانین..."

- برای مجید محمدی، "جامعه‌ی مدنی شامل است بر مجموعه‌ای از تشکلهای صنفی، حرفه‌ای و تخصصی (مثل اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های علمی، نظام‌های حرفه‌ای مانند نظام مهندسی یا نظام پزشکی)، گروه‌های شکل‌گرفته بر اساس علایق و گرایش‌ها (انجمن‌های هنری و فرهنگی، انجمن‌های خیریه، احزاب سیاسی...) و هر گونه مجمع یا تشکیلات که هدفی خاص را دنبال می‌کنند".

- مهرانگیز کار معتقد است که "در جامعه‌ی مدنی، اراده‌های فردی که همواره معطوف به خواسته‌هایی معین است، در مجموعه‌هایی از نظایر خود تجلی می‌یابد. در نتیجه جامعه ترکیبی می‌شود از انواع اراده‌های فردی که خود را در جمع تشکلهای گوناگون تعریف می‌کنند".

- محمد جواد لاریجانی جامعه‌ی مدنی را "تجمع عاملی [می‌داند] که اعضای آن برای نیل به "سعادت" با اختیار خود در آن وارد شده‌اند".

- محمد جعفر پوینده می‌نویسد: "جامعه‌ی مدنی به چگونگی ساختمان حیات اجتماعی مربوط می‌گردد و به طور خلاصه و عام چنین تعریف می‌شود: مجموعه‌ی نهادها و تشکلهای گوناگون صنفی و سیاسی اقشار و طبقات مختلف جامعه که در مقابل جامعه‌ی سیاسی یا حکومت از استقلال نسبی برخوردار هستند. به عبارت دیگر در دنیای مدرن که با حاکمیت نظام اجتماعی سرمایه‌داری مشخص می‌شود، جامعه‌ی مدنی تمام نهادهای غیر دولتی را در برمی‌گیرد".

- از دید فریده فرهی، "جامعه‌ی مدنی امروز در ایران به ۳ صورت مطرح شده است. الف: حرکت به سوی جامعه‌ای که در آن قانون نقشی تعیین‌کننده را بازی می‌کند... ب: یک نوع شیوه‌ی زندگی که در آن فعالیت اجتماعی،

ابراز عقیده و بحث و گفت‌وگو در مورد چگونگی تنظیم جامعه يك وظیفه‌ی همگانی تلقی می‌گردد... و ج: حرکت به سوی جامعه‌ای که در آن گروه‌ها می‌توانند به صورت مستقل و دور از دخالت دولت تشکیل داده شوند و از طریق فعالیت‌هایشان سرنوشت افراد جامعه را تعیین کنند".

- به "گمان" پرویز ورجاوند، "جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای است که اساس آن بر حاکمیت ملی استوار است و تعیین سرنوشت آن به خواست و رأی ملت بستگی دارد و دولت در آن برگزیده‌ی ملت و خدمتگزار آن است و منابع طبیعی و قدرت تولید در خدمت رشد و توسعه‌ی جامعه است نه در انحصار يك اقلیت حاکم".

- و سرانجام، ابراهیم یزدی، جامعه‌ی مدنی را در سه نکته خلاصه می‌کند: "۱- در جامعه‌ی مدنی حاکمیت از آن مردم است و حقوق و آزادی‌های اساسی ملت به رسمیت شناخته شده است. ۲- در جامعه‌ی مدنی قانون و قانون‌گرایی حاکم است و ۳- در جامعه‌ی مدنی تکثر و تنوع اعتقادی، سیاسی، اجتماعی، به عنوان يك اصل انسانی قبول شده است".

از مجموعه تفاسیر و تعاریف فوق برمی‌آید که در برابر پرسش جامعه‌ی مدنی چیست؟، پاسخ‌ها، در اکثریت غریب به اتفاق‌شان، شاید به استثنای يك الی دو نفر چون پوینده، بیشتر از هر چیز ناظر بر مشخصات نظام اجتماعی و سیاسی موسوم به دمکراسی، به معنای متعارف و شناخته شده‌ی آن است. با این که این مشخصات پیش شرط‌های اساسی و انصراف ناپذیر پیدایش يك جامعه-ی مدنی مدرن است، اما نمی‌توانند به منزله‌ی خود تعریف آن به شمار آیند. به عبارت دیگر، جامعه‌ی مدنی به مثابه‌ی زیرمجموعه‌ای از جامعه‌ی دمکراتیک با آن مترادف نمی‌شود و این‌همانی نمی‌گردد. حال پرسش این است که چرا به جای استفاده از اصطلاح غنی و همه جانبه‌ی دمکراسی یا معادل فارسی آن، مردم‌سالاری، به زحمت می‌کوشیم، همه‌ی مضامین و مشخصات جامعه‌ی دمکراتیک یعنی حاکمیت ملی، حکومت قانون، آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی، انفکاک قوا، حق انتخاب، حقوق فردی و اجتماعی، شکل حکومت و غیره را در قالب واژه‌ی «جامعه‌ی مدنی» تعریف و توضیح دهیم؟

مقوله‌ی جامعه‌ی مدنی، همان طور که در بخش دوم این گفتار، در شماره‌ی آینده، توضیح خواهیم داد، چه در گذشته و چه امروز، می‌خواهد يك مسئله‌ی ویژه، يك معضل بنیادین، يك پربلماتیک خاص را، در مناسبات با قدرت سیاسی، مطرح کند. در نتیجه تعریف جامعه‌ی مدنی را نمی‌توان صرفاً بر زمینه‌ها و بستر پیدایش آن، یعنی بر مبانی عام دمکراسی تقلیل، اگر نه، تحویل داد. به عبارت دیگر، جامعه‌ی مدنی، در بطن يك جامعه‌ی دمکراتیک، بحثی ریشه‌ای و ویژه‌ی خود را دارا است و در نتیجه اختلاط و درهم آمیزی این بحث با مباحث جامعه‌ی دمکراتیک، از ویژگی و برندگی این مقوله، هم به لحاظ فلسفی و اجتماعی و هم سیاسی و عملی، می‌کاهد.

البته غالب این روشنفکران بر روی يك نکته مهم و اساسی تأکید کرده‌اند. و آن این است که در جامعه‌ی مدنی، شهروندان آزادانه و داوطلبانه در انجمن‌ها و تشکلهای صنفی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مستقل از دولت و احزاب و قدرت سیاسی متشکل می‌شوند و در دفاع از حقوق و خواسته‌های خود مشارکت می‌کنند. اما از آن جا که کوشش می‌شود همه‌ی مناسبات يك جامعه‌ی دمکراتیک را تحت عنوان «جامعه‌ی مدنی» توضیح دهند، این مقوله به شکل يك فرمول سحرآمیز و مشکل‌گشا در می‌آید که با توسل به آن گویا می‌توان تمامی معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همه مسایل دمکراتیک و حتا "سوسیالیستی" جامعه را حل و فصل کرد.

در این میان، نظرات پوینده و مختاری همه جانبه‌تر و دقیق‌تر می‌باشند. شاید به این دلیل که آن‌ها بیشتر از دیگران نسبت به مبانی فلسفی و تاریخی بحث جامعه‌ی مدنی در اروپا آشنایی داشته‌اند. اما با این همه، برخورد آن‌ها نیز در پاره‌ای از موارد خالی از ابهام نیست.

به عنوان مثال، مختاری در تعریف از جامعه‌ی مدنی می‌گوید: "سازمانیابی و رشد حوزه‌ی عمومی جامعه که مستقل از حکومت و فعالیت‌های مزدببری است تا هم حکومت کنترل شود و هم جلوی هرگونه اجحاف به حقوق شهروندان از

لحاظ سياسي و اقتصادي گرفته شود" (همانجا، تأکيدات از ماست). و يا پوينده در راستاي نظرات پاره‌اي از جامعه‌شناسان غربي، با اين که اطلاعاتي مبسوط از تاريخچه‌ي جامعه‌ي مدني به دست مي‌دهد، اما سعي مي‌کند ريشه‌هاي مقوله‌ي جامعه‌ي مدني را در يونان پيدا کند. در آن چه که در شماره‌ي آينده خواهد آمد، ما نشان خواهيم داد که اتفاقاً جامعه‌ي مدني ريشه در پيدايش اقتصاد سرمايه‌داري، توليد کالايي، تجارت و مبادله دارد. بنابر اين حوزه‌ي خريد و فروش نيروي کار و روابط مزدبوري را نيز در بر مي‌گيرد. در نتيجه، بر خلاف استنباط مختاري، جامعه-ي مدني اتفاقاً به معنای پيدايش فضايي خالي از اجحافات اقتصادي، فضايي تهی از اختلافات و تعارضات اقتصادي، اجتماعي، طبقاتي و در نتيجه سياسي نبوده است بلکه اين‌ها، خود، منشأ ديناميسم دروني جامعه‌ي مدني را تشکيل مي‌دهند، در تعريف‌سازي و مفهوم‌سازي آن شرکت مي‌کنند. هم‌چنين، کوشش در يافتن ريشه‌هاي جامعه‌ي مدني، که محصول عصر مدرن است، به ويژه در يونان باستان، يعني در فضايي که تقسيم کار سياسي- مدني در چارچوب polis معنا و مفهومي نداشته است، چندان کم‌کمي به پيشرفت بحث نمي‌کند بلکه حتا مي‌تواند، همان طور که نشان خواهيم داد، طرح پربلماتيک امروزي جامعه‌ي مدني را با مشکل مواجه سازد.